

توضیح:

روز پنجشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۸، هنگامی که صندوق نامه الکترونیکی ام رایاز کردم با نامه ای از جناب آقای کرباسچی، مدیر تبلیغات انتخاباتی دغلیکاری چون کروی روبرو شدم. بعد از خواندن آن، از این همه بی شرمی و وقاحت، دورغگونی و شارلاتانیسم سیاسی که خاص این دسته افراد است خشمم گرفت و در دم چند خطی را برایشان نوشته و ارسال نمودم. سپس فکر کردم که این نامه برای خیلی ها فرستاده شده است لذا بهتر دیدم که با تغییری در نوشته اولیه پاسخ علنی زیر را در معرض عموم قرار دهم.

پاسخ به نامه کرباسچی مدیر مسئول تبلیغات کروی

آقای کرباسچی، نامه وقیحانه شما را که بوسیله آدرس پست الکترونی علنی من آمده بود، دریافت کردم و تا آخر خواندم. قبول کنید که ابتدا از این همه وقاحتی که در لابلای هر سطر و جمله و کلمه ای که در این نامه شما دیدم، واقعا به معنی کامل کلمه مات و مبهوت ماندم. ولی سپس دیدم که از وقیحانی مثل شما هیچ چیز بعید نیست و باید که منتظر خیلی چیزها باشیم. حتما می پرسید که چرا؟ پس بشنوید: آخر چگونه فردی مثل شما، به خود اجازه می دهد که از آن همه کشت و کشتاری که در طول این 30 سال در آن جامعه انجام گرفته و شاهد بوده است، چیزی به یاد نداشته باشد، به زبان نیاورد و جمله ای ننویسد و آنگاه و باز هم ما را دعوت به شرکت در انتخابات بین همان جلادان و در همان نظم انسانکش بکند؟ شیادی و شارلاتانی را واقعا باور بفرمائید از حد گذرانده ای؟ دست ماکیاول پدر سیاست بورژوائی را از پشت بسته آید. خدایتان پدر گوبلز را بیازموزد که او چنین اسلافی مثل شما دارد. البته نباید از حق گذشت و این تنها شما نیستید که به خود چنین اجازه ای را می دهد، وقیح امثال شما امروز زیادند و به وفور پیدا می شوند. لای هر روزنامه ای که باز کنی و به هر سایت اینترنتی باصطلاح اپوزیسیون بورژوائی که سر به زنی از این شیادان را می بینید.

می دانید که ماکیاول کتابی به نام شهریار دارد که در آن پایه سیاست جامعه بورژوائی را می ریزد. گرامشی کمونیست ایتالیایی که ۱۰ سال در دولت فاشیستی موسولینی در یک جزیره تبعید بود در نقد این کتاب کار ارزنده ای کرده است. او می نویسد که از دیدگاه ماکیاول "بهترین سیاستمدار، کسی است که خود را آن طور نشان می دهد که دیگران می خواهند" شما نیز از خود و نظام ضد انسان تان، طوری صحبت می کنید و خود را به کوچه علی چپ می زنید که مردم زجرکشیده و داغ فرزند دیده در تصورشان از یک نظم اجتماعی انسانی دارند و واقعا خواهانش بوده و هستند.

آقای کرباسچی آیا شما نمی دانید که در این سی سال بیش از صد هزار انسان در سیاهچال های اوین و گوهر دشت و قزل حصار و وکیل آباد مشهد و... تا دم مرگ شکنجه شده، مورد تجاوز قرار گرفته و بعد یا زیر شکنجه جان سپردند و یا بوسیله برادران شما و در زمان نماینده و رئیس جمهور و رئیس مجلس شورای اسلامی بودن ولی نعمتان دیروز و امروز تان یعنی آقایان هاشمی رفسنجانی و کروی تیر باران شده اند؟ آقای کرباسچی شما از ولی نعمت تان، کروی می نویسید و از مرد عمل و سیاست بودن، شجاع بودن و رک

بودن او حرف می زنید ، داد سخن سر می دهید و او را می ستائید. این مرد شجاع شما، زمانی که رئیس مجلس بود در برابر حکم خامنه ای سر فرود آورد و حتی از مطبوعات شما هم به دفاع برخاست، شجاعتش کجا رفته بود؟ به زیارت قبور مقدسین آقایتان تشریف برده بود؟

آقای کرباسچی ممکن است بگوئید که زمانی که خمینی جلاد حکم به قتل رساندن، حداقل به نوشته ولیعهد همان زمانش حسینعلی منتظری، بیشتر از ۴۸۰۰ انسان کارگر، سوسیالیست، مرد و زن آزادیخواه و خواهان برابری زن و مرد را فقط در زندانهای تهران امضاء می نمود این مرد شجاع شما و خود شما چه عکس العملی نشان دادید؟ این مرد شجاع شما زمانی که خلخالی جلاد بچه ۱۲ ساله را فقط به جرم پخش یک اعلامیه در شهرستان سقز اعدام کرد، در کدام جهنم دره بود؟ و چکار میکرد؟ ولی من به یاد دارم که چند روز قبل از این جنایات، شیخ کربوبی در صدر هئیتی و بعنوان نماینده رهبرتان به کردستان آمد و آنموقع مردم مریوان به رهبری فؤاد مصطفی سلطانی و به اعتراض به فشار و ظلم و ستمی که از جانب برادران سپاهی شما دیده بودند، از شهر خارج شده و در بیرون شهر چادر زده بودند. این کربوبی در رکاب پاسداران و بعنوان نماینده امام تان که برای مذاکره آمده بودند مردم را به تمسخر می گیرد و می گوید که شما نه آذوقه ای دارید و نه حتی سرپناهی و نانی برای خوردن، پس بهتر است که برگردید به شهر. فؤاد آن انقلابی بزرگ، دست می برد و یک مشت برگ درخت بلوط می کند و می خورد و در جواب می گوید که ما برگ بلوط می خوریم اما خواری و تسلیم را نمی پذیریم. آقای کرباسچی همین شیخ و ولی نعمت تان به تهران برگشت و این داستان را برای خمینی جلاد تعریف کرد. خمینی و دیگر سردمداران فهمیدند که بامردمی طرف هستند که حاضرند برای آزاد زیستن مانند مردم تبریز در زمان مشروطیت که یونجه خوردند ولی جنگیدند، برگ درخت بخورند اما آزادی و حرمت انسانی خود را که باید عرض کنم در قاموس شما وجود ندارد، حفظ کنند. آن گاه بود که خمینی فرمان جهاد را صادر کرد و گله های سپاه و کمیته ای و مردم بی خبر از همه چیز و هم جا را به کردستان برای قتل عام و کشت و کشتار سرازیر کرد. بلی آقای کرباسچی ما تمام این اعمال ننگین و جنایات ضدانسانی بزرگان شما را باور نمائید که به یاد داریم و هیچ گاه نه فراموش می کنیم و نه می بخشیم و در وقت خودش به حسابش رسیدگی خواهیم کرد، اما به شیوه و متد خودمان که حتما انسانی خواهد بود.

راستی آقای کرباسچی همین خود شما در زمانی که مدیر روزنامه ها بودید و قتل های زنجیره ای انجام می گرفت، چکار می کردید؟ آیا چیزی نوشتید؟ آیا آمرین و آمران این انسان کشتی ها را به مردم معرفی کردید؟ یا فریاد در گلو خفه شده بازماندگان را به گوش مردم جهان رسانده و رساندید؟ مثل اینکه توقع غیر ممکن است، این طور نیست؟ و دیگر اینکه ولی نعمت "مرد عمل و سیاست" و "شجاع" تان چرا سکوت کرد؟ راستی زمانی که کارگران خاتون آباد را فقط به جرم خواستن کار به گلوله بستند، مگر دولت در دستان با "کفایت" اصلاح طلبان نبود؟ مگر این مرد شجاع شما رئیس مجلس و یا بهتر گفته باشم، رئیس اصطبل اسلامی تان نبود؟ چکار کرد؟ جز سکوت و تأیید؟ اصلا چه کسی حکم به گلوله بستن کارگران بیدفاع را امضاء و صادر کرد؟ چرا رک گوی شما حتی امروز نیز خفه خون گرفته است؟ و چرا شخص شما لب باز نمی کنید؟ نگوئید مطلع

نیستید، البته در وقیح بودن امثال شما و ولی نعمت تان باید بگویم هیچ شک و شبهه ای ندارم. چرا در مقابل این جنایات تا کنون نیز سکوت کرده اید و خفه خون گرفته اید؟ آقای کرباسچی، شما و این ولی نعمت خیلی شجاع شما، آیا شهادت این را دارید که حتی امروز، بگوئید که خمینی یک جلاد بیش نبود؟ بگوئید که خمینی یک دورغگو مثل اجداد بزرگوارش که در موقع نداشتن قدرت یک چیز می گفتند و در موقع گرفتن قدرت عمل دیگری انجام می دادند، نبود؟ شما را به مصاحبه های خمینی قبل از ۲۲ بهمن و اعمال جنایتکارانه اش بعد از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ رجوع می دهم.

آقای کرباسچی می دانم که شما هم مانند همه ی شیادان تاریخ، در قلب نمودن واقعیت، ماهرید و مهارت دارید. می دانم که شما همه تان از خامنه ای گرفته تا رفسنجانی و احمدی نژاد و میرحسین موسوی و شیخ اصلاحات، درس وقاحت را در مکتب خمینی و خمینی نیز در مکتب سرمایه خواند و استاد شد و استادی، ولی با این همه همان طور که هنوز تاریخ به صلیب کشیدن و تکه پاره کردن بردگان قیام کننده در روم را به یاد دارد و چهره تابناک اسپارتاکوس چون خورشید از قهر تاریخ می تابد، و لرزه بر اندامتان می اندازد، نمی توانید تاریخ را فریب دهید و دستان خون آلودتان را از چشم تاریخ پنهان کنید. این را مطمئن باشید!

آقای کرباسچی مگر همین سال گذشته در سی ام بهمن نبود که کارگران شرکت کننده در اول ماه مه را در سنندج، شهر مقاومت و خون شلاق زدند. راستی شما چکار کردید؟ مگر جز سکوت کار دیگری کردید؟ اصلا چرا در همین نامه تان از این اتفاقات روزمزه و زمینی حرفی به میان نمی اورید؟ ها! چرا؟ شما از تغییر حرف می زنید. این کدام تغییر است که از واقعیات حرکت نمی کند و پشت کلی گوئی خود را پنهان می کند. می توانید برای کارگران ایران دلیل این سکوت و لالمانی گرفتن را توضیح دهید؟ و سپس از این چرندیات بنویسید. اما، شما مگر اصلا می توانید در جایگاهی که قرار گرفته اید و قرار دارید، کاری به جز آن که تا حالا کرده اید و می کنید، بکنید؟ نه، یک نه بزرگ. ولی بدانید! فردا که کارگران و مردم ستم دیده، در همان "ایرانی" که شما نگرانش هستید، برخاستند و خود را از چنگال سرمایه دارانی امثال شما و دارو دسته تان نجات دادند، آن دستی که فرمان شلاق زدن را امضا کرد و حکم به گلوله بستن کارگران خاتون آباد را در دولت اصلاحات صادر کرد را می شکنند. قبول بفرمائید که این کار برای عبرت گرفتن در تاریخ کار نا بجائی نخواهد بود. این را هم بدانید که کارگران حرمت انسانی هر کسی را نگه خواهند داشت، شاید که این کار را نیز انجام ندهند. چون کارگران مانند شما و بزرگانتان نیستند که جوان زخمی را برای بردن به میدان تیربر پشت برادرش قرار دهند. آقای کرباسچی، خوب گوش هایتان را باز کنید و خود را به نادانی نزنید، برداران احسن و شهریار ناهید را می گویم که در سنندج اعدام نمودید، آنها دانشجو بودند، مگر نه؟ مادر و پدرشان نیز آرزو داشتند. یادتان هست؟ شما و امثال شما که حافظه و هوش سرشاری دارید، حتما که به یاد دارید. راستی آن دستی که از لای خاک در دشت خاوران بیرون زده بود را به یاد دارید؟ که افشاء گر گورهای دسته جمعی زندانیان سیاسی، قتل عام شدگان

شهریورسال ۱۳۶۷ شد. شیخ شجاع شما در کدام گور بود؟ چرا امروز نیز از بازگویی حقایق مانند مار که از پونه بیزار است، متنفرید؟

آقای کرباسچی، باهم تعارف که نداریم، من و شما و همه می دانیم که شما و برادرانتان برای حفظ نظام کثیف سرمایه داریتان که با قوانین قرون وسطائی اسلامی از دل یک جامعه وحشی برخاست، در هم آمیخته است، کارگران و انسانهای خواهان یک زندگی مرفه برای همه آحاد جامعه را دستگیر می کنید، شکنجه کرده و بعد اعدامشان می کنید. مگر همین چند روز قبل در اول ماه مه، برادران شما یک زن جوان را بنام دلارا دارابی اعدام نکردند؟ چرا از زنان به طور کلی و حقوق ایشان به سبک عجیب و غریب و مجرد صحبت می کنید؟ چرا از واقعیات حی و حاضر حرف نمی زنید؟ چرا نمی نویسید که این انسان و انسانهای دیگر شبیه او را چرا اعدام می کنید؟ جز اینکه این ها قربانیان جامعه سرمایه داری اسلامی کثیف تان هستند؟ چرا نمی گوئید که تمام قوانین شما و از جمله قانون اساسی تان ارتجاعی و ضد انسانی هستند؟ آن گاه قیافه حق به جانب می گیرید و خود را نگران ایران نشان می دهید. شما از کدام ایران صحبت می کنید؟ آیا از ایرانی که در آن گله های حزب الله در لباس اونیفورم و یا لباس شخصی و کت و شلوار با ریش و بی ریش، در پارک لاله بر سر کارگران می ریزند و آنها را مورد ضرب و شتم قرار می دهند، زخمی نموده و به زندان مخوف اوین منتقل می کنند، صحبت می کنید؟ پس چرا شما حتی در این نامه وقیحانه تان با کمال بی شرمی در این رابطه سکوت می کنید و چیزی از آن نمی نویسید و حرفی نمی زنید؟ پس چرا این حقایق در نوشته شما غایبند؟ آری می دانم، شما نگران جیب خود و دار دسته و اربابان عالی مقامتان هستید. شما از ایرانی نگرانید که در آن کارگران آگاه و متشکل شوند، تشکل های توده ای طبقاتی شان را به وجود آورند، وسلطه سرمایه را در هم ریزند. شما از ایرانی نگرانید که کارگران حزب سوسیالیستی خود را تشکیل و در پیشاپیش دیگر رنج کشیدگان مالکیت خصوصی یک مشت دزد و رذل و پست فطرت مثل شما و ولی نعمت های تان را لغو نمایند و نه از ایرانی که کارگران و دیگر زحمتکشان در آن هر روزه چون قناری بر آتش چوب یاس کباب می شوند.

آقای کرباسچی من نگران چنین ایرانی نیستم. باور کنید که ما در صورت مسئله کاملاً با یکدیگر متفاوتیم. من نگران کودکان آن کارگران هستم. من نگران ۴ میلیون انسانی هستم که در نظام تان به اعتیاد آلوده شدند. من نگران بچه های آن کارگری هستم که در مقابل مجلس تان خود را به آتش کشید. من نگران میلیونها کارگری هستم که هر روز برای انباشته شدن بر سود تان به بیگاری می کشید و حتی دستمزد کاری که کرده اند را نمی دهید. من نگران رهبران کارگری هستم که به دفاع از زندگی و حقوق خود و همطبقه ایهای شان بر می خیزند و از جانب نیروهای سرکوبگر دولت طبقه شما مورد یورش قرار می گیرند، شبانه دزدیده شده و به زندانهای مخوف برده می شوند. من نگران مادرانی هستم که شب تا صبح خواب به چشمانشان نمی آید، می دانید چرا؟ زیرا که دخترانشان از زور ناداری و بی پولی به تن فروشی به دویی و شیخ نشینان عرب و شمال تهران به زیر دست و پای شما و همقطارانانتان روانه شده اند. من نگران هزاران کودکی

هستم که به جای نشستن بر میز مدرسه و درس خواندن، در خیابانها و چهار راه ها یا به فروش آدامس، گل و سیگار روزگار سپری می کنند و هر روز در معرض هزاران خطر هستند و یا به پاک کردن شیشه ماشین های شما و دیگر آقا زاده ها مشغولند. آنهایی که ماه به ماه مزه گوشت نمی چشند و رنگ میوه خوب و تازه را در خواب و در رویا میبینند.

راستی آقای کرباسچی مگر همین ولی نعمت شما، کروی نبود که رئیس مجلس بود و کارگران کارگاههای کمتر از پنج نفر و بعد ده نفر و سپس تمام کارگران کارگاههای قالی بافی را حتی از حقوق و مزایای اندکی که در قانون کار ارتجاعی و ضد کارگری تان بود، محروم کردند، ایشان چه کار کرد؟، جز امضای چنین سند جنایت آمیزی؟

آقای کرباسچی، هر زمان که شما و دیگر سردمدران آن رژیم در مقابل دادگاه مردمی، کارگران ایران قرار گرفتید و به جنایت تان اعتراف کردید، آن وقت کارگران ایران نه مانند شما که آنها را به جرم حق خواهی و یک زندگی در شأن انسان اعدام نمودید، شما را نه شکنجه و نه اعدام می کنند بلکه می توانند، مانند یک شهروند در آن جامعه زندگی کنید. تا آن زمان بهتر است که سکوت اختیار کنید و ما را با دعوت به شرکت در مضحکه ای که نام انتخاب بر آن نهاده اید، بیش از این زجر ندهید.

آقای کرباسچی باید این را نیز بگویم، من از کلماتی چون هموطن و بویژه که از دهان کسانی چون شما بیرون می آید بیزارم و حالم بهم می خورد. اصلاً می دانید، به قول کمونارهای پاریس "وطن یک دروغ است، انسانیت یک واقعیت است". من از شما می پرسم که کارگر و انسان معترض دیگری که همین الان در زندان اوین یا زندان مخوف دیگری دارد شکنجه می شود، کلمه "هموطن" را چگونه هجی می کند؟ آیا همان شکنجه گر هموطنش نیست؟

اما در آذربایستی بگویم، روزی کارگران در صفوف بهم پیوسته برای به هم ریختن این بساط آدم کشی تان بر خواهند خاست. آن روز جشن زجر کشیدگانی چون من و ما خواهد بود. کارگران بر ویرانه های این جامعه غیر انسانی تان جامعه ای خواهند ساخت که در آن، جا برای همگان حتی برای شما نیز که از "شیطان" وصف شده در مذهبتان نیز بدترید، خواهد بود. شما نیز در آن با دیگران برابر خواهید بود، البته اگر در جنگ طبقاتی زنده ماندید!

محکوم به مرگ *

حمید قربانی

۱ خرداد ۱۳۸۸

* ۳۰ مرداد ۱۳۵۸، زمانی که خمینی فرمان جهاد و گسیل گله حزب الله برای کشت و کشتار در کردستان را داد، نگارنده به همراه ۴ نفر دیگر به جرم سازمان دادن یک تظاهرات بر علیه این انسان کشی در دانشگاه تبریز، با فتوای شیخ بنابی در نماز جمعه تبریز، به مرگ محکوم شدیم.